

نهادگرایی، ساختارگرایی و وابستگی در آمریکای لاتین*

■ ■ مترجم: دکتر غلامرضا آزاد

نویسنده: James H. Street استاد اقتصاد در دانشگاه راتگرز و Dilmus D. James استاد اقتصاد در دانشگاه تگزاس

رشد اقتصادی تأکید داشته است، در حالی که ساختارگرایی میل چندانی به بازشناسی سرشت پویای نوآوری تکنولوژیک نداشته‌اند.

در برخورد اول، نهادگرایی و ساختارگرایی در زمینه بررسی ساختارهای موجود قدرت و کنترل و اثرات بازدارنده آنها برای رشد نقاط اشتراك بیشتری دارند البته جزئیات این ساختارها و تأثیرات در ایالات متحده و آمریکای لاتین، با میراث‌های فرهنگی مختلفی که دارند متفاوت است. ساختارگرایان به نوبه خود با تشریح تغییرات نامتوازن کننده قابل توجهی که از سوی بخش‌های مختلف اقتصاد و گروه‌های ذینفوذ، در ساختار داخلی اقتصادهای در حال رشد پدید می‌آید بعد جدیدی به نهادگرایی بخشیدند. این مشارکت در نظریه توسعه، بعدها در قالب مطالعات تجربی سایمون کوزنتس (Simon Kuznets) روی آهنگ، ساختار و دامنه توسعه جهان در دوره مدرن، در ایالات متحده انعکاس یافت.^۲

نظریه وابستگی، که خود زاده ساختارگرایی است بینش‌های جدیدی در ارتباط با تأثیر نیرومند ساختار نابرابر دولتهای ملی، شرکتهای بالنده چندملیتی و کارتل‌های کنترل کننده منابع بر توسعه و توسعه نیافتگی جهان، مطرح نموده است. اما نظریه وابستگی با تغییر کانون تأکید خود و شاید به دلیل مفهوم استثمار گونه‌ای که از فرآیند رشد دارد معمولاً نیروهای درونزای رشدی را که در محیط آمریکای لاتین دوام آورده و به رغم تنگناهای موجود برای تلاش در جهت شکستن چارچوب نهادینه سنتی و شیوه‌های تفکر قدیمی هنوز سرزنده اند کمرنگ جلوه می‌دهد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که هر يك از زمینه‌های تحقیقی که نهادگرایان، ساختارگرایان و نظریه پردازان وابستگی گشوده اند همچنان نویدبخش است. ما معتقدیم که همین می‌تواند منشأ همگرایی نظری بیشتری باشد.

از آنجا که خوانندگان با ویژگیهای عمده تحلیلهای نهادگرایان آشنا هستند، شرح مفصل آنها در اینجا نمی‌آید. پس از بررسی مختصر مرحله کنونی توسعه در آمریکای لاتین، ویژگیهای بالنده تحلیلهای ساختارگرایان و نظریه پردازان وابستگی را با کاربست نظریه نهادگرا در مورد کشورهای در حال توسعه به مقایسه خواهیم گذاشت.

طی سه دهه گذشته دو جریان فکری مرتبط با فرآیند توسعه اقتصادی، بویژه توسعه کشورهای جهان سوم، که از دو منبع کاملاً مستقل نشأت گرفته، به هم گراییده‌اند. این دو منبع عبارتند از دانش اقتصادی نهادگرایی آمریکای شمالی که با کار اصلی «توریستین وبلن» (Thorstein Veblen) در پایان قرن آغاز شده و اندیشه‌های جدیدتر ساختارگرایان آمریکای لاتین که «رائول پربیش» (Raul Prebisch) الهام بخش آنها بوده است. این هر دو جریان فکری بطور قابل توجهی از مباحث مرسوم نوکلاسیک متفاوت بوده و برای فهم توسعه اقتصادی آمریکای لاتین و دیگر مناطق به عنوان يك فرآیند تکاملی، مفیدترند.

ساختارگرایی و نهادگرایی هر دو مبین رویکردی کل نگرانه در بررسیهای اقتصادی هستند، و آلن گروشی (Allan G. Gruchy) نیز این اصطلاح را درباره نهادگرایی به کار می‌برد.^۱ پژوهشگران نهادگرا آگاهند که رویکرد کل نگرانه در بردارنده دو مفهوم اساسی است، یکی مرتبط با کلیت نظام اقتصادی و دیگری مرتبط با طبیعت رفتار انسانی. در مفهوم اول نظام اقتصادی نه نوعی مکانیسم متعادل کننده روابط اقتصادی ایستایی که حول فعالیتهای بازار پا گرفته است بلکه به عنوان يك فرآیند تکاملی قلمداد می‌شود. در مفهوم دوم، وجه مشخصه رفتار انسان، الگوهای عادی منتج از شرایط فرهنگی شناخته می‌شود که قابلیت واکنش هوشمندانه در برابر واقعیهای در حال تغییر را دارند. بر همین اساس نهادگرایی از دیدگاه مرسوم اقتصادی رفتار انسان را عمدتاً برخاسته از انگیزه فایده گرایی و محاسبات مالی در نظام ایستایی بازارها می‌داند متمایز می‌گردد. نهادگرایی و ساختارگرایی از لحاظ ارتباطی که با اقتصادهای در حال توسعه دارند هر دو در بردارنده این مفاهیم هستند.

اما تأکید این دو مکتب بر مسائل متفاوتی است، به ویژه که توجه ساختارگراها از مسأله عدم تعادل در منطقه آمریکای لاتین به سوی مطالعه مکانیزم وابستگی، که حول کنترل‌های نهادی خارجی بر تجارت، سرمایه گذاری مالی و انتقال بین المللی تکنولوژی دور می‌زند معطوف شده است. بعلاوه، نهادگرایی همواره بر فرآیند تکنولوژیک به مثابه نیروی محرك

اگرچه کشورهای متعددی، بویژه آرژانتین، برزیل، شیلی و اروگوئه دچار بی ثباتی مزمن قیمت‌ها بوده‌اند، تورم در بخش اعظم منطقه پدیده نسبتاً جدیدی است. طی سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰، افزایش سالانه هزینه زندگی در ۱۵ کشور آمریکای لاتین از ۵ درصد تجاوز نکرد. در سال ۱۹۷۴ در هیچ‌ده کشور، سطح قیمت‌ها بیش از ۱۵ درصد افزایش یافت و تورم به صورت یک بیماری عمومی درآمد. یک برآورد از میانگین افزایش قیمت‌ها در کل منطقه افزایشی ۵۵ درصدی را در سال ۱۹۷۶ نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۸ به ۴۲ درصد کاهش یافته و مجدداً در سال ۱۹۸۰ به ۶۱ درصد افزایش یافت.^۵ از این جهت نیز بین کشورها تفاوت‌هایی وجود دارد، اما ظاهراً روند تورمی شدت تثبیت شده است.

گسترش تورم و پیشرفت‌های اخیر در زمینه رشد، در قالب بیکاری و بیکاری پنهان و اختلاف‌های وسیع در زمینه توزیع درآمد بروز یافته است. داده‌های مربوط به میزان بیکاری در کشورها به طور یکسان در دسترس نیست، اما در بررسی دفتر بین‌المللی کار در نیمه دهه ۱۹۷۰ نتیجه‌گیری شده است که در کل منطقه در حدود ۱/۴ نیروی کار دچار بیکاری و بیکاری پنهان می‌باشد.^۶

توزیع درآمد به شدت به نفع گروه‌های درآمدی بالاتر متمرکز شده است، و شواهدی نیز دال بر امکان افزایش این اختلاف‌ها طی دوره اخیر رشد وجود دارد.^۷ در ابتدای دهه ۱۹۷۰، ۱۰ درصد ثروتمندترین خانوارها در آرژانتین ۳۲/۲ درصد، در برزیل ۵۰/۶ درصد، در شیلی ۳۴/۸ درصد، در مکزیک ۴۰/۶ درصد، در پرو ۴۲/۹ درصد و در ونزوئلا ۳۵/۷ درصد از کل درآمد قابل تصرف را به خود اختصاص داده‌اند.^۸ (می‌توان این ارقام را با رقم ۲۶/۶ درصد برای ایالات متحده و ۲۳/۵ درصد برای انگلستان مقایسه کرد).

استمرار تورم قیمت‌ها احتمالاً نابرابری نرخ‌های واقعی مصرف را به دلیل اثرات تفاضلی افزایش قیمت بر گروه‌های پایین‌تر و آسیب‌پذیرتر در بخش‌های جذب‌کننده پول افزایش داده است. اگر چه برای مثال مکزیک برای چهار دهه میانگین رشدی بیش از ۶ درصد در سال داشته است، ولی شورای ملی علوم و تکنولوژی در سال ۱۹۷۶ گزارش داد که «اطلاعات موجود در زمینه سطوح تغذیه در کشور نشان می‌دهد که حداقل دو سوم جمعیت دچار کمبود تغذیه هستند».^۹

چنین داده‌هایی اغلب پیش‌پا افتاده تلقی می‌شود، با این حال آنها را نمی‌توان مؤید این مفهوم دانست که رشد اقتصادی ماهیتاً یک فرآیند خودکار تعادل‌آفرین است که ثمراتش به صورت خودکار در سطح وسیع سرشکن می‌شود. برعکس این داده‌ها حاکی از آنند که عدم توازن‌های بلندمدت‌تر در فرآیند رشد مستلزم توجه بخش عمومی در جهت تخفیف این اثرات و تثبیت اولویتهای اجتماعی است که بدون آنکه این فرآیند را دچار وقفه یا انفجار اجتماعی سازد منافع رشد را در میان همه سرشکن کند. این نتیجه‌گیریها در جنبه‌های سیاست‌گذاری اقتصادهای نهادگرا و ساختارگرا انعکاس می‌یابد.

نهادگرایی و مشکل توسعه

اقتصاددانان نهادگرا مانند توریستین وبلن، آیرز (C. E. Ayres)، جان کامونز (John R. Commons) و وِسلِی میچل (Wesely C. Mitchell) عمدتاً چارچوب نظری خود را برای فهم نیروهای فعال در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری صنعتی بکار می‌بردند. پیروان آنها در مکتب نونهادگرایی مدرن نیز بررسیها و سیاست‌گذاری‌های خود را بر کشورهای توسعه‌یافته و نه کشورهای در حال رشد متمرکز ساخته‌اند.

با این حال هنگام انتشار چاپ دوم کتاب نظریه پیشرفت اقتصادی در سال ۱۹۶۲، آیرز در پیشگفتار جدید کتاب تصدیق نمود که نظریه او قابلیت

وضعیت موجود آمریکای لاتین

علیرغم آنکه آمریکای لاتین در مجموع طی دهه گذشته رشد اقتصادی مناسبی را تجربه نموده و با قدرتمندی توانسته است از شوک‌های عمده خارجی ناشی از بحران انرژی سالهای ۱۹۷۳-۷۴ و ۱۹۷۹-۸۰ کمر راست کند، مایه شگفتی است که شواهد نمایانگر رشد عدم توازن اجتماعی و تشدید تنش‌های سیاسی در اثر عدم تأمین اهداف عموماً پذیرفته شده توسعه اقتصادی و اجتماعی بجای رشد صرف تولید می‌باشد. این اهداف شامل کاهش نابرابری درآمد، تقلیل حاشیه‌گرایی طبقات محروم جامعه، جلوگیری از نقض آشکار حقوق بشر، مشارکت عمومی وسیع‌تر در فرآیند سیاسی، و استقلال عمل بیشتر برای مردم آمریکای لاتین در زمینه کنترل امور داخلی و خارجی خود می‌باشد. شدت فشارهای اجتماعی ناشی از شکست فرآیند توسعه به مباحثات سیاست‌گذاران پیرامون استراتژیهای جایگزین دامن زده و منجر به استقرار مجدد رژیم‌های بسیار اقتدارگرا بویژه در نیمکره جنوبی شده است که مصمم به اعاده کنترل بر سیستم توزیع - حتی با قبول بیشترین هزینه‌های اجتماعی - هستند.

آمریکای لاتین و منطقه کارائیب در فاصله سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲ بطور متوسط در هر سال ۷ درصد رشد تولید ناخالص داخلی واقعی داشته و تولید سرانه آن نیز طی این دوره افزایش یافته است.^۳ تحت تأثیر افزایش قیمت‌های نفت در سال ۱۹۷۳ و رکود جهانی ناشی از آن، که به شدت بر میزان صادرات آمریکای لاتین تأثیر گذاشت، نرخ رشد منطقه‌ای در سال ۱۹۷۵ به ۳ درصد کاهش یافت (ونزوئلا را که از صادرکنندگان بزرگ نفت است از این مقایسه کنار گذاشته‌ایم). طی چهار سال بعد رشد واقعی بطور پیوسته بهبود یافت و به ۶/۵ درصد در سال ۱۹۷۹ رسید، اما چندین نوبت دیگر افزایش قیمت نفت در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ بار دیگر نرخ رشد را به ۵/۷ درصد در سال ۱۹۸۰ و ۵/۵ درصد در سال ۱۹۸۱ کاهش داد. البته از کشوری به کشوری دیگر تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. آرژانتین طی سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ دارای رشد منفی بوده است.

این نرخ عمومی رشد با توجه به مشکلات تراز پرداختها، فشارهای تورمی داخلی و بار فزاینده بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌ها که همزمان منطقه را زیر تأثیر خود قرار داده‌اند قابل توجه می‌باشد. کسری حساب جاری برای این کشورها که عمدتاً (به جز ونزوئلا) واردکننده نفت هستند تقریباً با چهار برابر افزایش از ۴/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۶/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۶ رسید هرچند بعداً در سال ۱۹۷۸ به حدود ۱۰ میلیارد دلار کاهش یافت. بعد از دور دوم افزایش قیمت نفت، کسری حساب جاری منطقه در سال ۱۹۷۹ با بیش از دو برابر افزایش به ۲۱ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۹ با سه برابر افزایش به ۳۳ میلیارد دلار رسید.

علیرغم وجود یک جریان بزرگ سرمایه‌گذاری خارجی، که عمدتاً روانه برزیل و مکزیک شده است تراز پرداختهای کل منطقه در سال ۱۹۸۰ نمایانگر یک کسری خالص ۲ میلیارد دلاری بود که در پنج سال پیش از آن سابقه نداشت. بدهی خارجی بلندمدت منطقه با ۱۹ میلیارد دلار افزایش در سال ۱۹۷۹ و تقریباً همان مقدار افزایش در سال ۱۹۸۰ در پایان سال بعد به رقم مجموع غیر قابل پیش‌بینی ۱۵۳ میلیارد دلار رسید. برای بسیاری از کشورها تأمین هزینه بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خارجی مستلزم کنار گذاشتن سهم بزرگی از درآمدهای صادرات جاری شده و لزوم استقراض برای تأمین نیازهای جاری انرژی دسترسی باین سرمایه‌ها برای مقاصد توسعه را به شدت محدود ساخته است.

کاربست عمومی پیدا کرده است، و یک عنوان فرعی معنی دار را به کتاب اضافه نمود: «مطالعه بنیادهای توسعه اقتصادی و تغییر فرهنگی». با این وجود تنها معدودی از نهادگرایان به مشکلات ویژه کشورهای کمتر توسعه یافته پرداخته و نظریه و روش خود را در چارچوب تحلیلهای مشخصا نهادگرا در مورد آنها بکار برده اند.

استنهای برجسته عبارتند از وندل گوردون (Wendell C. Gordon) که در سال ۱۹۵۰ به کتاب خود، اقتصاد آمریکای لاتین، دیدگاهی نهادگرا اضافه نمود، و ویلیام گلید (William P. Glade) در کتاب خود به نام اقتصادهای آمریکای لاتین: مطالعه تکامل نهادی آنها، که شرح تاریخی و میان رشته ای تکامل ساختارهای نهادی و ایدئولوژیهای است که مسیر توسعه اقتصادی آمریکای لاتین را تحت تأثیر قرار داده است.^{۱۱}

کاربست پذیری تقابل نهاد - تکنولوژی در مورد فرآیند تاریخی جاری در آمریکای لاتین، با اعاده نهایت درجه کنترل های اقتدارگرا و پلیسی - دولتی از دهه ۱۹۶۰ بویژه در نیمکره جنوبی و برخی از کشورهای آمریکای مرکزی قویتر شده است. این حوادث این گفته و بلن را به خاطر می آورد «پیروزی نهادهای ضعیف بر زندگی و فرهنگ» همچنین این رویدادها حکایت از فوریت ارائه سیاستهای مؤثرتر بر مبنای واقعتهای جامعه دارد.

توسعه ساختارگرایی

ساختارگرایی، بعنوان یک نظام سازمان یافته فکری، از بررسی های دهه ۱۹۵۰ راثول پریش و همکاران او در کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین واقع در سانتیاگو شیلی پا گرفت. ساختارگرایی نیز مانند نهادگرایی در یک دوره قبل تر، با حمله بر کاستی های دکتورین اقتصادی نوکلاسیک یا سیاستهای ناشی از آن آغاز شد.

پریش، در مقاله ای روشنگر تحت عنوان «توسعه اقتصادی آمریکای لاتین و مشکلات اساسی آن» که در سال ۱۹۵۰ منتشر ساخت اعتبار این ادعای نوکلاسیکها را که منافع پیشرفتهای تکنیکی یا از طریق پایین آمدن قیمتها و یا از راه افزایش درآمدها، معمولا در میان کل جامعه [بین المللی] سرشکن می شود مورد تردید قرار داد^{۱۲} او تفسیر ایستای اصل مزیت نسبی و فرآیند سرمایه گذاری بین المللی را برای انعکاس شایسته آنچه که در طول زمان در روابط بین کشورهای پیشرفته صنعتی (مرکز) و کشورهای عرضه کننده مواد غذایی و مواد خام (پیرامون) اتفاق افتاده بود مناسب نمی دید.

پریش بر اساس یک بررسی تجربی نتیجه می گرفت که چون بهای نسبی کالاهای کارخانه ای تولید شده به وسیله کشورهای صنعتی تحت شرایط روبه افزایش تک انحصاری بیش از بهای فرآورده های اولیه پیرامون - با توجه به شرایط رقابتی آنها - افزایش می یابد، کشورهای توسعه نیافته به ثمرات موعود بهره وری بیشتر در مرکز دست نمی یابند. بنابراین، طی یک دوره طولانی رابطه های تجاری زیان آور نه تنها کشورهای توسعه نیافته را از یک سهم پایدار درآمدی محروم می کند، بلکه ابزارهای فنی و مالی تحول و رشد داخلی را نیز از آنها می گیرد.

انتقاد پریش از دکتورین نوکلاسیکی نهایتاً بصورت آغاز درک مستقلی از اقتصاد به عنوان یک فرآیند پویا و نه ایستا که لزوماً تابع نیروهای متعادل کننده طی زمان نیست قلمداد شد. این یک اصل عمده ساختارگرایی شده است. بعلاوه، چون نظریه پریش در اساس بیان کننده تغییر ماهیت ساختار قدرت بین المللی بود، اکنون نیز به عنوان یک عنصر مهم در نظریه مدرن وابستگی شناخته می شود.

ساختارگراها حملات دیگری نیز بر راست اندیشان اقتصادی وارد می کنند که شاید مؤثرترین آنها، نقد تبیین پولی تورم داخلی در کشورهای مختلف آمریکای لاتین باشد این نوع تبیین پایه سیاستهایی را تشکیل می دهد

که متخصصان صندوق بین المللی پول برای این کشورها تجویز کرده اند. ساختارگرایان با مبدأ قرار دادن انتقادهای اقتصاددانان شیلیایی اسوالدوسانکل (Oswaldo Sunkle) و آنیبال کروز (Anibal Pinto Santa Cruz) تبیین دیگری از تورم عمومی ارائه می کنند که در آن عدم توازن ساختاری داخلی که در تجربه رشد تمامی کشورهای آمریکای لاتین مشترک می باشد به عنوان علل ریشه ای تورم معرفی می گردید.^{۱۳} آنها با بررسی تجربی تک تک کشورهای در پی آن بودند که نشان بدهند، این عدم توازنها در جریان نوعی فرآیند ناهموار رشد رخ داده است، که در پویاترین نمونه ها یعنی آرژانتین، برزیل و شیلی شکل بحرانی خاصی پیدا کرده است. در هر نمونه فشارهای قابل تشخیص، یا «تنگناها»، مانع تحقق رشدی هموار و متوازن شده است. برخی از این تنگناهای داخلی عبارت بودند از اثرات وارد بر تقاضای کل جمعیتی که با شتاب بسیار در حال رشد بود، شهرنشینی زود هنگام و افزایش اشتغال در بخش خدمات، کندی تولید در بخش کشاورزی، توسعه ناکافی بخش انرژی، محدود بودن حجم بازارهای داخلی، عدم کارائی نظام مالیاتی، و تغییرات سیاسی مهمی که در ساختار طبقاتی رخ داده بود. تعدیلهای داخلی به وسیله تنگناهایی که ریشه آنها در خارج از کشورهای مورد نظر بود یعنی، بدتر شدن رابطه های تجاری و محدودیت ظرفیت وارداتی پیچیده تر می شد.

ساختارگرایان برای شناخت این تنگناها و مبارزه با آنها، مطالعاتی در مورد کارکرد نهادهای اجتماعی صورت دادند که مشابه بررسیهای قبلی نهادگرایان آمریکای شمالی در محیط خودشان بود. بعضی از ساختارگراها نتیجه گرفتند که اگر به جای اصلاحات محض در چارچوب واحدهای ملی موجود ساختارهای اجتماعی جدیدی احتمالاً در چارچوب همگرایی اقتصادی منطقه ای به وجود نیاید. تورم مزمن و سایر بیماریهای توزیعی احتمالاً به صورت درمان ناپذیر باقی خواهد ماند و فرآیند رشد همچنان دچار افت و خیزهایی خواهد شد.

ظهور نظریه وابستگی

در طول زمان ساختارگراها به طور فزاینده ای توجه خود را معطوف به سطح بین المللی کردند و به صورت اعضای مکتب وابستگی درآمدند.^{۱۴} اعضای این مکتب همگی تعریف ارائه شده از سوی سانتوس (Theotonio Dos Santos) را می پذیرند: وابستگی به معنای موقعیتی است که اقتصاد برخی کشورها مشروط به توسعه و رشد اقتصادی سایر کشورهایی است که گروه اول را تحت انقیاد خود دارند.^{۱۵} در پاسخ به این سؤال که آیا عوامل عمدتاً خارجی علت تداوم شرایط توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه است نظریه پردازان مکتب وابستگی با صدای بلند جواب مثبت می دهند.

البته نظریه وابستگی بسته به تأثیرات مختلفی که نویسندگان بنیان گذار آن پذیرفته اند، شکلهای گوناگونی دارد. از این گذشته، هر یک از این اشکال به نتیجه گیری های مختلفی در زمینه سیاستگذاری منجر می شود.

نظریه وابستگی در ساده ترین شکل خود چیزی نیست جز شرح تاریخی تکامل نهادهای نواستعماری در مناطقی که سابقاً بخش هایی از سیستم های امپریالیستی را تشکیل می دادند. چنین شرحی را می توان در کتاب میراث استعمار: مقالاتی پیرامون چشم انداز وابستگی اقتصادی، نوشته استانی استین (Stanley J. Stein) و باربارا استین (Barbara Stein) که هر دو مورخ هستند یافت.^{۱۶}

تحلیل وابستگی در شکل بسط یافته تر خود که البته با انتقاد ملایمی همراه است از آثار ساختارگرایان آمریکای لاتین از جمله سلسوفورتادو (Celso Furtado)، فرناندو کاردوسو (Fernando Henrique Cardoso)، هلیوجاگیوریب (Helio Jaguaribe)، آلدو فرر (Aldo Ferrer) و

خلاصه، مطابق بدبینانه‌ترین دیدگاه‌ها، وابستگی تجلی تاریخی پایدار تضادهای سرمایه‌داری و تضاد طبقاتی است که غیر از پذیرش انقلاب اجتماعی گریزی از آن نیست.

ادبیات وابستگی به رشد خود ادامه می‌دهد، و کاربست این نظریه در مورد کشورهای مشخص غنی‌تر می‌شود. برای مثال پیتر ایوانز (Peter Evans) در یک بررسی جامع از تکامل توسعه وابسته در برزیل، مدعی است که دولت‌ها و بنگاه‌های داخلی آمریکای لاتین بطور کامل همراستا با علائق گروه‌های نخبه بین‌المللی نشده‌اند و به طور دربست زیر بلیط شرکت‌های چند ملیتی که تردیدی در نیرومندی آنها نیست قرار ندارند.^{۲۲} پیشرفت صنعتی سریع در زمینه‌ای از وابستگی نسبی صورت می‌گیرد که در آن گروه‌های با نفوذ با اهداف و علائق متفاوت می‌توانند در نوعی فرآیند رشد که برای همه طرف‌ها سودمند باشد مشارکت نمایند. با این وجود در چنین فرآیندی اکثر مردم از افزایش متناسب رفاهشان یا مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها محروم می‌مانند.

ایوانز با روشن ساختن اینکه چگونه رشد می‌تواند طی یک دوره طولانی بدون توسعه اقتصادی - اجتماعی عمومی چشمگیر صورت گیرد و اینکه چگونه بدون همکاری گروه‌های نخبه داخلی با سرمایه‌داران خارجی می‌توان حمایت داخلی از روند سریع صنعتی شدن را تأمین کرد و چگونه بنگاه‌های داخلی توانسته‌اند از جریان اعاده کنترل خارجیان بر سرمایه‌گذاری‌ها جان بدر برند نوشته‌های اولیه مکتب وابستگی را منقح ساخته است. تحلیل او به تفسیر جان کنت گالبرایت (John Kenneth Galbraith) در مورد «قدرت متوازن کننده» شبیه است و برخلاف تحلیل‌های جزئی‌تر مکتب وابستگی اذعان دارد که دولت‌ها و گروه‌های ذینفع در کشورهای ضعیف می‌توانند از راه‌هایی تا حدودی استقلال عمل خود را در مورد کارهایشان را به دست آورند.

وابستگی و نهادگرایی

نهادگرایی و ساختارگرایی به منزله تفاسیر نامعمولی از توسعه و توسعه نیافتگی اقتصادی ویژگی‌های مشترکی دارند. هر دو به گفته گروشی کل نگر هستند. تلقی آنها از توسعه تلقی تنگ‌نظرانه سنتی نیست بلکه نظام اقتصادی را نوعی کل یا ترکیب در حال تکامل و یکپارچه می‌دانند که قسمتهای مختلف آن در متن نظام معنای کامل خود را می‌یابند.^{۲۳} این رویکرد نوعی رویکرد میان رشته‌ای ملهم از انسان‌شناسی، تاریخ، سیاست و جامعه‌شناسی و اقتصاد برای درک توسعه است. تکامل تاریخی، تغییر ساختارهای طبقات، و شیوه‌های کنترل سیاسی جایگاهی محوری در تحلیل اقتصادی دارند و نه همچون نظریه‌های جا افتاده‌تر نقشی فرعی و تصادفی.

به علاوه، هر دو دسته نظریه پردازان نهادگرا و مکتب وابستگی برخلاف اقتصاددانانی که هنوز مدعی برتری پوزیتیویسم و اجتناب از قضاوت‌های ارزشی صریح هستند - درحالی‌که بطور ضمنی ارزشهای پذیرفته شده سیستم بازار را ترویج می‌کنند - مخالف قضاوت‌های ارزشی صریح نیستند. این تمایل به منظور داشتن وجوه ارزشی فرایند توسعه که در حقیقت، پافشاری بر بی‌معنا بودن توسعه بدون استناد به اهداف اجتماعی است برای تحلیل مهم می‌باشد زیرا ملاحظات مربوط به توزیع درآمد، دسترسی به آموزش، دسترسی به مشاغل تولیدی و شرایط مناسب بهداشت و تغذیه جوهر بحث در مورد استراتژیهای مناسب تبدیل رشد صرف به توسعه اقتصادی - اجتماعی واقعی در آمریکای لاتین است.

هم نهادگرایی و هم مکتب وابستگی بر این اساس که دکترین راست‌اندیش اقتصادی قادر به ارائه توصیف تاریخی مناسبی از فرآیند

میگوئل وییانزک (Miguels Wionczek) بهره برمی‌گیرد.^{۲۷} در این جمع هم جامعه‌شناس هم نظریه پرداز سیاسی و هم اقتصاددان وجود دارد. هانس سینگر (Hans Singer) گونامیردال (Gunnar Myrdal) و دادلی سیرس (Dudley Seers) از دیگر چهره‌های با اهمیت خارج از آمریکای لاتین هستند.^{۲۸} براساس تحلیلهای اولیه‌ای که راتول پریش از وخامت رابطه تجاری بین کشورهای مرکز و پیرامون به دست داده بود نظریه پردازان مکتب وابستگی مطالعه عدم تعدیلهای ساختاری داخل منطقه آمریکای لاتین را تعمیم دادند و به بررسی ساختار اقتصادی جهان پرداختند که با رشد وابستگی متقابل واحدهایش هرچه نامتوازن‌تر شده بود.

از نظر اسوالدو سانکل تغییر اساسی در مناسبات قدرت اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم رخ داده است^{۲۹} تا پیش از این تاریخ، در دوران استعمارنو، دولت‌های امپریالیست غربی و مؤسسات بانکی بین‌المللی در روابط وابستگی نقش طرف غالب را داشتند. اخیراً، سرمایه‌داری بین‌المللی به دست شرکتهای چند ملیتی به مراتب سازمان یافته‌تر شده و دولت‌ها و سازمانهای اعتباری بین‌المللی اغلب به صورت کارگزار شبکه‌ای از گروه‌های ذینفوذ فراملی در جهت تسلط بر اقتصادهای ملی ضعیف‌تر ایفای نقش کرده‌اند.

سانکل الگویی را شرح می‌دهد که در آن تحقیق و توسعه در کشورهای پیشرفته تمرکز یافته و سخت در کنترل آنهاست به نحوی که استفاده کنندگان خارجی مجبور به خرید انواع سبیدی مرکب از کارآفرینان، اعتبارات مالی، مهارتهای مدیریت، طراحی، فرآیندهای تکنولوژیک و شیوه‌های بازاریابی از بنگاه‌های تک انحصاری یا چند انحصاری هستند. آنها دیگر نمی‌توانند اجزای تکنولوژیک مورد نیازشان را تدریجاً از منابع رقابتی مختلف تأمین نمایند. حتی نیروی فکری کشور، آژانس‌های اعتباری، محدودیتهای جانشین‌سازی واردات و سایر در راستای منافع بنگاه‌های خارجی است. نتیجه عبارت است از یک شکاف رو به گسترش تکنولوژیک و شکلهای هرچه پیچیده‌تر وابستگی. دیگر نظریه‌پردازان وابستگی نیز اکثراً در این نتیجه‌گیری سهیم هستند.

برخی از نویسندگان وابستگی با الهام از منابع مارکسیست - لنینیستی بویژه از نظریه امپریالیسم لنین حتی فراتر از این می‌روند.^{۳۰} آنها توسعه نیافتگی را شکل حساب شده استعمار بین‌المللی می‌دانند، که کشورهای مسلط سرمایه‌داری از طریق آن مازاد و حتی مازاد بالقوه پیرامون را برای افزودن بر قدرت و ثروت خود جذب می‌کنند. سرمایه‌گذاری خارجی و کمک خارجی هر دو از ابزارهای جمع‌آوری درآمد هستند، و طبقات سرمایه‌دار داخلی (لومپن بورژوازی) کشورهای کمتر توسعه یافته صرفاً کارگزاران اربابان خود در کشورهای امپریالیست هستند.^{۳۱} در غیاب استعمار بین‌المللی سرمایه‌داری، شکی نیست که کشورهای توسعه نیافته می‌توانند سیستم‌های صنعتی خود را به شکلی عادلانه‌تر توسعه دهند، اما این انگیزه‌های ذاتی رشد بدلیل کنترل انحصاری تکنولوژی مورد نیازشان از سوی کشورهای سرمایه‌داری فرومی‌میرد. همچنین مازاد قابل سرمایه‌گذاری بالقوه‌ای که در کشورهای در حال توسعه تولید می‌شود یا با مصرف کالاهای تجملی و یا از طریق کنترل انحصارات از چنگ این کشورها بدر می‌آید.

علیرغم تفاوت‌های وسیعی که از نظر جزئیات و تأکیدات در نوشته‌های نظریه پردازان رادیکال‌تر مکتب وابستگی وجود دارد آنها نیز معمولاً در مورد چند نتیجه‌گیری توافق دارند. نخست، شرایط توسعه نیافتگی فراگیر نتیجه توسعه وسیع و استثماری اقتصادهای صنعتی مبتنی بر بازار است. دوم، توسعه و توسعه نیافتگی دوروی یک نظام واحد و یکپارچه جهانی است. سوم، توسعه نیافتگی مرحله‌ای گذرا که منتهی به توسعه شود نیست، الگوی جا افتاده روابط استثماری مرکز - پیرامون احتمالاً دوام خواهد داشت. چهارم، حتی اگر مکانیسم‌های انتقال نفوذ تغییر کند، باز کشورهای توسعه نیافته از استقلال عمل در تصمیم‌گیری‌های داخلی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که می‌تواند نابرابریهای داخلی را تصحیح کند محروم خواهند بود. بطور

توسعه نیست و به دلیل دلمشغولی به بازار نمی تواند راهنمای مفیدی برای سیاستگزاری توسعه باشد شدیداً از این دکترین انتقاد می کنند.

از سایر جنبه ها نیز شباهت هایی وجود دارد. هم نهادگرایی و هم مکتب وابستگی اهمیت روندهای بلند مدت را تشخیص می دهند و بیشتر علاقمند تبیین همین نوع روندها هستند تا بحرانهای کوتاه مدتی که اغلب ناشی از بن بست های سیاسی فوری و خاص است. برخی از موارد شکست سیاستهای بکار گرفته شده به وسیله دولتهای بوروکراتیک نظامی در آمریکای لاتین را می توان به ماهیت روش مدیریت بحران آنها نسبت داد که در چارچوب آن استراتژی توسعه بلندمدت فدای اهداف کوتاه مدت می شود. نتیجه این روش اجرای تدابیر پر وقفه ای است که برای خروج از چنبره آن و رسیدن به رشد پایدار راه گریزی به چشم نمی خورد.

اما با وجودی که نهادگرایی و نظریه وابستگی مشترکات زیادی دارند، اولی تبیین جامع تری از فرآیند توسعه ارائه می کند، و تفاوت آنها از لحاظ تفسیر چگونگی وقوع رشد چشمگیر است. مکتب وابستگی با تمرکز تقریباً در بست روی عوامل برونزای مؤثر بر فرآیند توسعه، تمایل به کمرنگ نمودن اهمیت عوامل داخلی و غالباً فرهنگی، که موجب عقب ماندگی اقتصادی نیز می شوند دارد. این حکم در مورد تحلیلهای اولیه ساختارگرایی صادق نبود.

جای تردید نیست که کنترل فعلی تکنولوژی پیشرفته و ابزارهای انتشار آن به وسیله شرکتهای چند ملیتی مشکلاتی برای انتقال بین المللی و فراگیری دانش سودمند بوجود می آورد که نتیجه آن تقویت روابط وابستگی موجود می باشد. اما نظریه وابستگی با متمرکز ساختن توجه خود بر این تحول نسبتاً جدید از تبیین طبیعت بسیار عقب افتاده فعالیت علمی و تکنولوژیکی درونزا در جهان توسعه نیافته یا ارائه شیوه هایی برای برانگیختن چنین فعالیتی با هدف غلبه بر استمرار وابستگی غفلت می کند. در آمریکای لاتین، نهادگراها باید بررسی کنند که دلایل نابودی ویژگی روح ابداع بومی تمدنهای آزتک (Aztec) و اینکا (Inca) و شکست بعدی در احیاء آن در طول دوره استعمار و یا حرکت خلاق مشابه آن در زمانهای جدید چیست. آنها باید بپرسند که آیا، بدون تلاش ملموس برای ایجاد نوعی استراتژی علمی و تکنولوژیک سیراب شده از محرک های داخلی برای فائق آمدن بر مشکلات منطقه ای می توان شکاف وسیع توسعه را از بین برد.

به علاوه، نهادگراها نباید از مطالعه نویدبخش تنگناهای داخلی که ساختارگرایان مد نظر دارند به نفع دلمشغولی به اثرات خارجی دست شویند. آنها درمی یابند که بسیاری از موانع توسعه اقتصادی در ویژگیهای سرکوب کننده نهادهای محلی ریشه دارند.

نهادگراها در مقایسه با نظریه پردازان رادیکال مکتب وابستگی تعهد ایدئولوژیک کمتری به اندیشه ضرورت تاریخی مارکسیستی، تضاد طبقاتی، و احتمال یا مطلوبیت یک راه حل انقلابی دارند. درحالیکه آنها به نیروی قدرتمند نهادها اذعان دارند بیشتر مایلند فکر کنند که فرآیند تاریخی را می توان با بکارگیری آگاهی جمعی یا جستجوی آگاهانه بدنبال ابداعات و بدیل های نهادی مفید تغییر داد. آنها یادآور می شوند که رفتار عقب مانده و اقتدارگرایانه را می توان در طبقات پایین و در میان گروه های نخبه مسلط، میان کشورهای جهان سوم و میان سرمایه داران مشاهده کرد. برای مثال تصمیمات سازمان کشورهای صادر کننده نفت در مورد قیمت گذاری، بازاریابی و سرمایه گذاری، از جهت تأثیری که از سال ۱۹۷۳ بر سایر کشورهای توسعه نیافته وارد کننده نفت وارد آورد. تفاوت چندانی با انواع رفتار انحصارگرایانه کشورهای صنعتی ندارد.

بسیاری از تحلیلهای وابستگی به واسطه بدبینی عمیق، معمولاً ذهنیت تقدیرگرایانه ای را که به طور سنتی در جامعه آمریکای لاتین وجود دارد تقویت می کند. در مقابل، نهادگرایی به دنبال کشف راههایی برای هدایت سازنده تلاش های اجتماعی و تجدید ساختار نهادهای رسمی برای سودمند ساختن کارکرد آنهاست. این چیزی بیش از اولویت دادن به خوش بینی در مقابل

بدبینی است و از ایمان قوی به کارآیی تمامی اشکال تکنولوژی و خصلت تکاملی جامعه مایه می گیرد.

کارآیی تکنولوژی بر دو اصل مهم ارائه شده از سوی آیرز پایه می گیرد: (۱) تکنولوژی ذاتاً یک فرآیند خودکار خودافزا است. (۲) استعداد اکتشافات سودمند در محیط مساعد تقویت خواهد شد.^{۲۵} آیرز این تصور مرسوم را که ابداع و اکتشاف برحسب مفاهیم بازار به بهترین نحو توضیح داده می شوند یعنی عمدتاً به تقاضای مصرف کننده یا سرمایه گذاری مالی بستگی دارند رد می کند. برعکس، از دید وی تکنولوژی طیف مستقلی از اکتشافات و کاربردهای به هم مرتبط است، که دامنه آن به یک محیط از پیش شکل گرفته اشباع شده از محصولات و بررسی کنندگان مطلق بستگی دارد که پیوسته در آنها جرح و تعدیل کرده و نتایج را به بررسی می گذارند. بنابراین هر چه ذخیره ادوات تکنولوژیکی موجود بیشتر باشد موارد جرح و تعدیل آنها در قالب ابداعات جدید محتمل الوقوع بیشتر خواهد بود.

به علاوه، چنین محیطی از تحقیق و توسعه گسترده شانس دستیابی به مواهب غیر مترقبه یعنی استعداد دستیابی به اکتشافات مطلوب ولی تصادفی را افزایش می دهد. آیرز نمونه های بسیاری از اینگونه اکتشافات «تصادفی» را نام می برد که در واقع می شد از شرایط تسهیل کننده محیط فرهنگی وقوع آنها را پیش بینی کرد. بررسی تاریخ تکنولوژیک آمریکای لاتین و آفریقا نشان می دهد که چنین محیطی در بعضی نقاط این دو ناحیه در دوران معاصر طی دوره های نسبتاً کوتاهی وجود داشته است. همین وقفه فرهنگی به تبیین قلت ابداعات تکنولوژیکی - صرف نظر از موارد استثنایی معدود کمک می کند.

اما اصل سومی که آیرز مطرح می کند حاکی از آن است که آمریکای لاتین و آفریقا می توانند از اوضاع و احوالی که هم اینک در نتیجه رشد اقتصادی در حال تحقق است سود ببرند.^{۲۶} آیرز نشان می دهد هنگامی که مرز جدیدی فتح می شود امکانات برای باروری متقابل فنون افزایش می یابد. مرز منطقه ای است که فضای مناسبی را برای رشد جمعیت متحرک، انفصال از نهادهای قدیمی و کار بست تکنیک های اقتباس شده از سایر مناطق برای دستیابی به نرخ شتابان توسعه فراهم می کند. با توجه به افزایش تماس های فرهنگی و چالش های خاصی که تحت شرایط مرزی بوجود می آید، قطعاً موارد جدیدی از جرح و تعدیل دانش مفید اتفاق می افتد. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد در آمریکای لاتین بویژه در حوزه زیست شناسی کشاورزی و فنون صنعتی اینگونه ابداعات و جرح و تعدیل ها بطور مکرر و فزاینده در حال وقوع است.^{۲۷} مکتب وابستگی تمایل به نادیده گرفتن یا کم اهمیت جلوه دادن این موفقیت ها دارد.

وظایف آینده

برای تحکیم دستاوردهایی که نظریه های جدید اقتصادی جهت حل مشکلات توسعه آمریکای لاتین داشته اند چه باید کرد؟ طرح اصلی شناخت کلی، از فرآیند تکاملی اقتصادی ترسیم شده است و با توجه به شرایط حاد آمریکای لاتین ضروری است تلاش شود تا از کاستی های نهادی خاص و نیازهای تکنولوژیکی کنونی منطقه تحلیلهای نوینی ارائه شود. این امر مستلزم تلاش هماهنگی جهت ارائه داده های تجربی ضروری است که خوشبختانه بسیاری از آنها در حال حاضر توسط مؤسساتی همچون کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین (E.C.L.A)، بانک توسعه آمریکایی (I.A.D.B) و تعدادی مراکز تخصصی تحقیق عرضه می شود.

اما دقیقاً همین مطالعه نهادهای رایج، نظیر دولتهای بوروکراتیک اقتدارگرا، شرکتهای چند ملیتی، آژانسهای اعتبار دهنده بین المللی و سایر مراکز کنترل است که ظریف ترین مشکلات را برای تحقیقات مؤثر مطرح می سازد. از آنجا که نظریه جدید اقتصادی به ماهیت تعیین کننده این نهادها و تأثیر آنها بر توسعه اذعان دارد نمی تواند بررسیهای بیشتر در مورد نهادها را

for Latin America 7 (February 1962): 1-22. Originally published in Spanish in 1950. See also Werner Baer, «The Economics of Prebisch and ECLA,» *Economic Development and Cultural Change* 10 (January 1962): 169-82.

13. Osvaldo Sunkel, «La inflación chilena - Un enfoque heterodoxo,» *El Trimestre Económico* 25 (Mexico, D.F., October-December 1958): 570 ff.; and Aníbal Pinto Santa Cruz, *Ni estabilidad ni desarrollo - La política del Fondo Monetario Internacional* (Santiago, Chile: Editorial Universitaria, 1960). See also Werner Baer, «The Inflation Controversy in Latin America: A Survey,» *Latin American Research Review* 2 (Spring 1967): 3-35; and James H. Street, «The Latin American 'Structuralists' and the Institutionalists: Convergence in Development Theory,» *Journal of Economic Issues* 1 (June 1967): 44-62.

14. See C. Richard Bath and Dilmus D. James, «Dependency Analysis of Latin America: Some Criticisms, Some Suggestions,» *Latin American Research Review* 11 (Fall 1976): 3-54.

15. Theotonio Dos Santos, «The Structure of Dependence,» *American Economic Review* 60 (May 1970): 231.

16. Stanley J. Stein and Barbara Stein, *The Colonial Heritage: Essays on Economic Dependence in Perspective* (New York: Oxford University Press, 1970).

17. See Fernando Henrique Cardoso, «The Consumption of Dependency Theory in the United States,» *Latin American Research Review* 12 (Fall 1977): 7-24. See also Helio Jaguaribe, Aldo Ferrer, Miguel S. Wionczek, and Theotonio Dos Santos, *La dependencia político-económica de América Latina* (Mexico, D.F.: Siglo Veintiuno Editores, 1970).

18. The major early contributions are cited in Street, «The Latin American 'Structuralists,» pp. 47-9.

19. Osvaldo Sunkel, «Transnational Capitalism and National Disintegration in Latin America,» *Social and Economic Studies* 22 (1973): 132-76.

20. André Gunder Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America: Historical Studies of Chile and Brazil* (New York: Monthly Review Press, 1967); James Petras, ed., *Latin America: From Dependence to Revolution* (New York: John Wiley and Sons, 1973). See also the bibliography in Ronald H. Chilcote and Joel C. Edelstein, eds., *Latin America: The Struggle With Dependency and Beyond* (New York: John Wiley and Sons, 1974).

21. André Gunder Frank, *Lumpenbourgeoisie: Lumpenddevelopment, Dependence, Class, and Politics in Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1972).

22. Peter Evans, *Dependent Development: The Alliance of Multinational, State, and Local Capital in Brazil* (Princeton, N. J.: University of Princeton Press, 1979).

23. Allan G. Gruchy, *Modern Economic Thought*, p. viii.

24. See David Felix, «On the Diffusion of Technology in Latin America,» in *Technological Progress in Latin America: The Prospects for Overcoming Dependency*, ed. James H. Street and Dilmus D. James (Boulder, Colo.: Westview Press, 1979), pp. 29-62.

25. Ayres, *Economic Progress*, pp. 125-54.

26. *Ibid.*, pp. 133-45; James H. Street, «The Technological Frontier in Latin America: Creativity and Productivity,» *Journal of Economic Issues* 10 (September 1976): 538-58.

27. Street and James, *Technological Progress*.

28. Asim Sen, «The Role of Technological Change in Economic Development: The Lessons of Japan for Presently Developing Countries» (PH.D. diss., Rutgers University, 1979).

در این راستا قبلاً چند کار مفید انجام شده است. می توان دورساله چاپ نشده را به عنوان مدل مورد استفاده قرار داد. اولی، مطالعه آسیم سن (Asim Sen) در مورد توسعه اقتصاد ژاپن بعد از دوره احياء میجی، در ربع پایانی قرن نوزدهم است که تحلیل تیزبینانه ای از ارتباط پیچیده، بین نهادهای اجتماعی ژاپن و ورود تکنولوژی اروپایی به جامعه فنودالی ارائه می کند.^{۲۸} دومی رساله میلتن لاور (Milton D. Lower) تحت عنوان بنیان های نهادی رکود اقتصادی در شیلی است.

مسئله برای محققان آکادمیک ورود به ساختارهای نهادی قدرتمند مورد بررسی بدون مشکل نخواهد بود. در هر صورت، این کاری انجام نشدنی نیست و غالباً نتایج آن برای فهم واقعیت های فرآیند توسعه سودمند است، برای همکاری و تشریک مساعی بین نهادگرایان، ساختارگرایان و نظریه پردازان مکتب وابستگی مجال فراوانی وجود دارد.

● زیرنویس ها:

● به نقل از:

Journal Of Economic Issues Vol. XV1 No. 3 Septamber 1982.

1. Allan G. Gruchy, *Modern Economic Thought: The American Contribution* (New York: Prentice - Hall, 1947), p. viii.

2. Simon S. Kuznets, *Modern Economic Growth: Rate, Structure, and Spread* (New Haven: Yale University Press, 1966).

3. Carlos E. Sansón, «Latin America and the Caribbean: A Medium - term Outlook,» *Finance & Development* 18 (September 1981): 34-37.

4. *Economic and Social Progress in Latin America: 1977 Report* (Washington, D.C.: Inter - American Development Bank, 1978), p. 11.

5. Sansón, «Latin America and the Caribbean,» p. 35.

6. *Regional Employment Programme for Latin America and the Caribbean (PREALC), The Employment Problem in Latin America: Facts, Outlooks, and Policies* (Santiago, Chile: International Labor Office, 1976). See also Peter Gregory, «An Assessment of Changes in Employment Conditions in Less Developed Countries,» *Economic Development and Cultural Change* 28 (July 1980): 673-700.

7. Irma Adelman and Cynthia T. Morris, *Economic Growth and Social Equity in Developing Countries* (Stanford: Stanford University Press, 1973); Hollis B. Chenery, et al., *Redistribution with Growth* (New York: Oxford University Press, 1974); David Felix, «Income Inequality in Mexico,» *Current History* 72 (March 1977): 111-14, 136.

8. *World Bank Development Report, 1980* (Washington, D.C.: The World Bank, August 1980), pp. 156-57.

9. *National Council for Science and Technology, National Indicative Plan for Science and Technology* (Mexico, D.F.: Editorial CONACYT, 1976), p. 112. *Economic and Social Progress in Latin America: 1978 Report* (Washington, D.C.: Inter - American Development Bank, 1979), p. 138.

10. C. E. Ayres, *The Theory of Economic Progress*, 2d ed. (New York: Schocken Books, 1962).

11. Wendell C. Gordon, *The Economy of Latin America* (New York: Columbia University Press, 1950); William P. Glade, *The Latin American Economies: A Study of their Institutional Evolution* (New York: American Book; Van Nostrand, Reinhold, 1969).

12. Raúl Prebisch, «The Economic Development of Latin America and Its Principal Problems,» *Economic Bulletin*